

فمینیسم در دوران نولیبرال

گفت‌وگوی کریستین شیکرت با نانسی فریزر

ترجمه‌ی آزاده شعبانی

برای رفیق هم‌تاسه و هم‌چراغم، روزبه درنشان



نانسی فریزر یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان انتقادی و متفکران فمینیست امروز است. او استاد فلسفه و سیاست در مدرسه‌ی عالی پژوهش‌های اجتماعی (نیو اسکول) (the New School for Social Research) در آمریکا است. وی در آثاری پرخواننده از جمله «بازتوزیع یا به‌رسمیت‌شناسی؟^۱ تبادل نظری فلسفی-سیاسی»، در مناظره‌ای با اکسل هونت، برداشتی نظری از عدالت و بی‌عدالتی ارائه و استدلال می‌کند که عدالت را می‌توان به دو شیوه مفهوم‌سازی کرد: عدالت بازتوزیعی و عدالت معطوف به «به‌رسمیت‌شناسی». او ادعا می‌کند که هم بازتوزیع و هم به‌رسمیت‌شناسی، در مبارزه با بی‌عدالتی‌های کنونی نقش اساسی دارند. او همچنین تعداد زیادی کتاب و مقاله در مورد فمینیسم و مسائل فمینیستی، چه به‌عنوان پژوهشگر و چه به‌عنوان کنشگر، منتشر کرده است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به «بخت‌های فمینیسم: از سرمایه‌داری دولتی تا بحران نولیبرال» (۲۰۱۳) اشاره کرد. در این جا او با کریستین شیکرت، مدیر اداری گروه پژوهشی جوامع پسا-رشد در گروه جامعه‌شناسی دانشگاه بنیای آلمان و دستیار سردبیر «گلوبال دیالوگ» مصاحبه می‌کند.

ک ش: تقریباً ده سال از انتشار مقاله‌ی شما با عنوان «فمینیسم، سرمایه‌داری و خدعه‌ی تاریخ» می‌گذرد. در آن شما استدلال می‌کنید که فمینیسم جریان اصلی یا لیبرال را سرمایه‌داری برای دست‌یازی به اهدافش، از آن خود کرده است. می‌توانید به صورت اجمالی استدلال‌تان را اینجا بیان کنید؟

ن ف: من آن مقاله را در یک موقعیت خاص نوشتم، درست زمانی که بحران مالی جهانی پدیدار می‌شد و باراک اوباما، با صحبت از امید و تغییر، به ریاست جمهوری انتخاب شد. این دوره‌ای بود که در آن همه ادعان داشتند که ما در یک موقعیت ترسناک و بسیار تعیین‌کننده قرار داریم و امید زیادی وجود داشت که ممکن است اتفاق متفاوتی رخ بدهد. چیزی در آن زمان وجود داشت که سبب شد ناگهان بتوانم

۱ - Recognition

درباره‌ی تاریخ آن مقطع و فمینیسم به طور کلی فکر کنم. برای مدتی طولانی، من از مسیری که فمینیسم لیبرال و جریان اصلی در پیش گرفته بود، ناخشنود بودم و سعی کرده بودم درباره‌ی آن با تأکید بر تمرکز زیاد بر به رسمیت‌شناسی و کم‌توجهی به بازتوزیع بنویسم، اما این بحث دید واضح‌تری نسبت به این موقعیت بحرانی به من داد. احساس من این بود که تغییر عمده‌ای در ماهیت جامعه‌ی سرمایه‌داری رخ داده است که همسو و به موازات توسعه‌ی فمینیسم در جریان است. هنگامی که موج دوم فمینیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ اوج گرفت، ما واقعاً در اوج بودیم و فکر می‌کردیم که هنوز در یک رژیم سرمایه‌داری دولتی، سوسیال دموکراتیک و ایمن عمل می‌کنیم. فکر می‌کردیم که دستاوردهایی که آن رژیم به ارمغان آورده بود کم‌وبیش ایمن است و ما می‌توانیم از آنجا به سوی جهانی دموکراتیک و برابری خواهانه-ی رادیکال‌تر برویم که در آن فمینیسم بازیگر اصلی خواهد بود؛ اما آنچه در عوض روی داد بحران سوسیال‌دموکراسی و ظهور و پیدایش نولیبرالیسم بود. این صورت‌بندی جدید سرمایه‌داری بود و فمینیست‌ها و نه تنها فمینیست‌ها که بسیاری از کنشگران مترقی جنبش‌های اجتماعی، در درک این موضوع بسیار کند عمل کردند. به بیان ساده، ما کماکان بر به رسمیت‌شناسی متمرکز بودیم غافل از این که اقتصاد سیاسی چگونه تغییر کرده است. تنها فقط این نبود که ما بازتوزیع را فراموش کرده بودیم، بلکه بدون این که بدانیم - یا حداقل بسیاری از مردم متوجه نشدند - ما ویژگی مثبت و بنیادینی را به نولیبرالیسم اعطا کرده بودیم. ما نوعی کاریزما و مشروعیت به آن بخشیده بودیم و اجازه داده بودیم که از کاریزمای رهایی‌بخش و آزادی‌بخش ما به‌عنوان نوعی ابزار مشروعیت‌بخشی و اعطای حقانیت برای یک رژیم واپس‌گرای جدید اقتصاد سیاسی استفاده کند. بحث اصلی ما همین بود. از آنجایی که ما در موقعیت بحرانی بودیم، یعنی در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۹ فکر می‌کردم که اکنون زمانی است که می‌توان بزرگ فکر کرد و خارج از چارچوب اندیشید، یک صورت‌بندی جدید از فمینیسم را با اصلاح یا تغییر مسیر معرفی کرد که در آن ما بتوانیم بخشی از یک پروژه‌ی واقعی ضد نولیبرالی باشیم.

ک ش: می‌توانم تصور کنم که بسیاری از زنانی که به عنوان فعالان یا پژوهشگران فمینیستی شناخته می‌شدند، دیدند که کارشان زیر سؤال رفته است و به تحلیل شما پاسخ دفاعی دادند.

ن ف: وقتی این مقاله را منتشر کردم انتظار داشتم که با فشار زیادی روبه‌رو شوم. واقعیت این است که در واقع کم‌تر از آنچه انتظار داشتم، دست کم از سوی محافل آکادمیک فمینیستی که با آن‌ها رفت‌وآمد داشتم، واکنش گرفتم. حتی اگر افراد کاملاً با من موافق نبودند فکر می‌کردند که من درگیر کار مهمی هستم و خطایی در فمینیسم پیش آمده است. این حس گسترده وجود داشت که دنیایی که فکر می‌کردیم می‌خواهیم بسازیم، دنیایی نیست که ما در واقع در آن زندگی می‌کنیم. بیش از انتظارم افراد تمایل داشتند که در مورد این ایده بیندیشند. احساس می‌کنم که این نه یک اتهام است و نه یک سرزنش، بلکه نیاز مبرم به درک این مسئله است که چگونه شکل خاصی از هژمونی لیبرال توانست ساخته شود و در نبرد با عقل سلیم آن زمان پیروز شود. فکر می‌کنم که ما نیاز داریم بفهمیم که چه نقشی ممکن است ناخواسته داشته باشیم تا بتوانیم بهتر عمل کنیم و اصلاح مسیر انجام دهیم. هیچ فمینیست سفیدپوستی دوست ندارد که از زنان سیاه پوست بشنود که ما ناخواسته مفروضات زیادی را تکرار کرده‌ایم که یا به برتری سفیدپوستان مرتبط بودند و یا اصلاً نسبت به موقعیت متفاوت زنان رنگین‌پوست حساس نبودند؛ اما ما باید این عتاب گوش فرا دهیم و بایستی آن را کاملاً بفهمیم. اولین واکنش اغلب تدافعی است اما نمی‌توانید فقط در آن حالت بمانید.

ک ش: اما من فکر می‌کنم که فمینیست‌های لیبرال خودشان را پیش‌برنده‌ی یک برنامه‌ی نولیبرال نمی‌بینند، بلکه برای برابری بیشتر می‌جنگند...

ن ف: پرسش این‌جا است: منظور ما از برابری چیست؟ برابری اساساً یکی از مفاهیم مورد مناقشه و دارای تفاسیر متناقض است. تفسیر لیبرال از برابری را من یک تفسیر

شایسته‌سالارانه می‌نامم. این ایده بدین معناست که در نهایت زنان، سوزده‌های منفردی هستند که بایستی همچون مردان، فرصت و شانس برابر داشته باشند که استعدادهایشان به عنوان فرد را شکوفا کنند. برابری در اینجا به معنای تلاش برای از بین بردن موانعی است که موجب تبعیض می‌شود. مسئله‌ی نابرابری، مسئله‌ی تبعیض است و با برداشتن موانع تبعیض‌آمیز، این زنان منفرد و با استعداد می‌توانند به اندازه‌ی مردان ارتقا پیدا کنند. اولین چیزی که من می‌خواهم بگویم این است که این یک آرمان خاص طبقاتی است. معنای واقعی آن این است که آن‌ها می‌خواهند با مردان استریت سفیدپوست هم‌طبقه‌ی خودشان برابر باشند. آنچه برای من فمینیسم معنا می‌دهد، ایده‌ای قوی‌تر و رادیکال‌تر از برابری است که در واقع به معنای تنوع بخشیدن به سلسله‌مراتب جنسی نیست، بلکه منسوخ کردن یا حداقل کاهش آن است؛ بنابراین ایده‌ی برابری شایسته‌سالارانه را من واقعاً برابری نمی‌نامم. شایسته‌سالاری لیبرال به‌عنوان تفسیری از برابری دستاوردهایی واقعی به همراه داشته است اما تنها برای قشر اندکی از زنان. اکثریت قریب به اتفاق زنان سقف شیشه‌ای را نمی‌شکنند، آن‌ها در زیرزمین گیر کرده‌اند و در حال تمیز کردن و جارو کردن خرده شیشه‌ها هستند. من بخشی از تلاش برای شرح و بسط نوعی فمینیسم بدیل در برابر فمینیسم شایسته‌سالار و لیبرال هستم.

ک ش: از زمان انتخاب تعدادی از رهبران دست‌راستی در ایالت متحده آمریکا و اروپا، بحثی پیرامون این پرسش وجود دارد که آیا تمرکز ظاهراً یک جانبه بر «هویت» در جنبش‌های اجتماعی به بهای غفلت از نابرابری‌های اقتصادی، ریشه در موفقیت‌های جناح راست دارد؟

ن ف: فکر می‌کنم بتوانیم در سطوح مختلف به آن بپردازیم. در سطح مفهومی، من همیشه استدلال کرده‌ام که این ایده که برخی جنبش‌ها، جنبش‌های هویتی و برخی جنبش‌ها، جنبش‌های طبقاتی هستند، یک بدفهمی و سوءتفاهم است. جنبش‌های طبقاتی دو جنبه دارند آن‌ها یک جنبه‌ی ساختاری دارند که من تلاش کرده‌ام که آن

را از منظر بازتوزیع نظریه‌پردازی کنم، اما راه‌های دیگری برای توضیح آن نیز وجود دارد و همیشه یک جنبه‌ی هویتی دارند. بدین معنا که همه‌ی مبارزات طبقاتی، حتی زمانی که صراحتاً بر این موضوع متمرکز نباشند، بر به دست آوردن و یا از دست دادن چیزی تأکید دارند. انقیاد زنان در جوامع سرمایه‌داری از لحاظ ساختاری به همان اندازه طبقاتی است که استثمار است؛ بنابراین وقتی می‌شنوم که فمینیسم یک جنبش هویتی است و فلان جنبش، یک جنبش طبقاتی است، به ستوه می‌آیم. فکر می‌کنم که مطالبات ما عمیقاً ساختاری هستند و ریشه در تضادهای اولیه دارند. در عین حال، همه‌ی جنبش‌ها بنیاد هویتی دارند اگرچه بنیاد هویت می‌تواند شما را به بیراهه بکشاند. امروزه یک کلمه‌ی کلیدی به نام تقاطع‌بافتگی^۲ وجود دارد. من انتقاداتی به این اصطلاح دارم اما بحث اصلی آن درست است. بحث اصلی آن این است که همه‌ی زنان در یک قایق نیستند، همه‌ی افراد طبقه‌ی کارگر در یک قایق نیستند و همه‌ی رنگین‌پوستان در یک قایق نیستند. عدم تقارن‌های ساختاری متقاطع‌ی وجود دارد، عدم تقارن قدرت، مزایا، فقدان منافع و غیره. فمینیسمی که می‌گوید: «ما به آن مسائل کاری نداریم و فقط درباره‌ی زنان صحبت می‌کنیم» در نهایت فقط برای یک قشر ممتاز از زنان صحبت می‌کند. این همان کاری است که من فکر می‌کنم فمینیسم لیبرال و شایسته‌سالار انجام داده است. فمینیسم باید نسبت به طبقات، نژاد و سایر محورهای اصلی سرکوب در جوامع سرمایه‌داری به همان اندازه حساس باشد.

ک ش: شما خودتان، همراه با تعدادی از متفکران برجسته‌ی فمینیست، اخیراً به این سؤال درباره‌ی ایجاد یک جنبش فمینیستی فراگیرتر پرداخته‌اید و ایده‌ی «فمینیسم برای ۹۹ درصد» را شرح و بسط داده‌اید. ممکن است در مورد این ایده بیشتر توضیح دهید؟

ن ف: این نوعی زبان پوپولیستی است که ما از جنبش اشغال وال‌استریت وام گرفته‌ایم. ممکن است بگوئید که از منظر جامعه‌شناختی چندان دقیق نیست، اما قدرت بسیج فوق‌العاده‌ای دارد، فوراً نشان می‌دهد که این فمینیسم کریستین لاگارد و هیلاری کلینتون نیست. این تقریباً یک روش بهره‌گیری از «کلمات جنگنده» برای توصیف خود در مقابل فمینیسم «رخنه در سقف شیشه‌ای» (the crack-the-glass-ceiling) و فمینیسم «به پیش» (Lean In)^۳ است. این دقیقاً تلاشی برای اصلاح یک مسیر و جریان است. آنچه در دهه‌های اخیر اتفاق افتاد، همان‌طور که در آن مقاله ذکر کردم، این بود که به یک معنا فمینیسم - یا جریان‌های مهم و مسلط فمینیسم - را به نوعی اتحاد و یا به قول هستر آیزنشتاین به یک «رابطه خطرناک»^۴ با نیروهای لیبرال کشیده شده بود؛ بنابراین آنتی‌تز نیروهای نولیبرالی که نماینده‌ی یک درصد هستند، این فمینیسم نماینده‌ی ۹۹ درصد است. این استراتژی خطایی بسیار ساده‌ای است. فمینیسم ۹۹ درصد دغدغه‌ی اکثریت قریب به اتفاق زنانی را دارد که سهم بالایی در بازتولید اجتماعی و کار مزدی دارند ولی شرایط زندگی‌شان تحت رژیم سرمایه‌داری نولیبرال و مالی رو به وخامت نهاده است. این شکل از سرمایه‌داری نسبت به سایر اشکال سرمایه‌داری، به ساعات کار مزدی بیشتری در ازای هر خانواده نیازمند است، رفاه اجتماعی و نظام‌های تأمین اجتماعی را مورد حمله قرار می‌دهد و از بدهی به عنوان یک سلاح استفاده می‌کند. زنان در خط مقدم این حمله به بازتولید اجتماعی هستند و فمینیست ۹۹ درصد بر این جنبه‌ها متمرکز است و آن‌ها را ناشی از این نوع سرمایه‌داری می‌داند. همان‌طور که قبلاً در SDS (دانشجویان برای یک جامعه‌ی دموکراتیک) می‌گفتم، در حالی که فمینیسم لیبرال در مورد دسترسی به سیستم است، ما درباره‌ی شیوه‌هایی صحبت می‌کنیم که از طریق آن‌ها سیستم زندگی ما را، غیر قابل زیستن می‌کند.

^۳- Lean In: Women, Work, and the Will to Lead عنوان کتابی از شریل سندبرگ که به فارسی هم ترجمه شده است.

^۴- عنوان مقاله‌ای از هستر آیزنشتاین به اسم «A Dangerous Liaison? Feminism and Corporate Globalization»

ک ش: اما ۵۳ درصد زنان سفیدپوست در ایالات متحده در سال ۲۰۱۶ به دونالد ترامپ رأی دادند، نامزدی که نه تنها آشکارا سکسیست (جنسیت‌زده) است بلکه به هیچ نوع برابری جنسیتی توجهی ندارد. آیا ایده‌ی فمینیسم برای ۹۹ درصد شامل این زنان هم می‌شود؟

ن ف: نه همه‌ی آن‌ها بلکه بخش بزرگی از آن‌ها را شامل می‌شود. البته برخی درست همانند مردانی هستند به ترامپ رأی دادند؛ آن‌ها جمهوری‌خواهانی هستند که از هیلاری کلینتون متنفرند و می‌خواهند فقط به او رأی ندهند، تاجران، حامیان بازار آزاد و غیره. بسیاری از آن‌ها بدگمان‌های معمولی هستند که به جمهوری‌خواهان رأی می‌دهند، اما نه همه. برخی از آن‌ها زنان طبقه‌ی کارگر از مناطق صنعتی‌زدایی شده‌ای هستند که به دلیل تغییر سیستم تولید، کاملاً نابود شده‌اند و برخی از آنان زنان جنوبی هستند. صنعتی‌شدن جدیدی در جنوب وجود داشت که اغلب غیر اتحادیه‌ای بود که در سال‌های اخیر نیز ویران شده است. آن‌ها نیز آسیب دیده‌اند. زنان روستایی نیز هستند، زنان شهرهای کوچکی که آنجا بیکاری، وحشتناک است، اعتیاد به مواد مخدر بیداد می‌کند و غیره و غیره. نکته این جاست که این‌ها کسانی نیستند که از فمینیسم رو به جلوی (شریل سندبرگ^۵) و یا فمینیسم پیشروی نولیبرال سود ببرند. هنوز

^۵- شریل سندبرگ یکی از مدیران میلیاردر فیس‌بوک به زنان توصیه می‌کند که سخت کوشی و موفقیت در دنیای کسب‌وکار عالی‌ترین راه برای رسیدن به برابری جنسیتی است. او می‌گوید: اگر تنها نیمی از کشورها و شرکت‌ها به دست زنان و نیمی از خانه‌ها به دست مردان اداره می‌شدند دنیا جای بهتری می‌بود و ما تا پیش از رسیدن به این هدف، نباید دست از تلاش برداریم. سندبرگ یکی از نمایندگان اصلی فمینیسم شرکتی (Corporate Feminism) است که از طریق تشویق زنان به رسیدن به هیئت مدیره‌ی شرکت‌ها به شهرت رسید. سندبرگ و طبقه‌ی او فمینیسم را همچون خدمتکاری برای سرمایه‌داری می‌بینند. آن‌ها جهانی می‌خواهند که در آن مزایای استثمار در محل کار و سرکوب در نظم اجتماعی، به نحوی برابر بین زنان و مردان طبقه‌ی حاکم تقسیم شود، شکلی از برابری فرصت سلطه‌طلبی. (از متن کتاب فمینیسم برای ۹۹ درصد نانس فریزر)

مطالعات جدی قوم‌نگارانه‌ی دقیقی درباره‌ی کسانی که رأی دادند صورت نگرفته است اما من به‌شخصه می‌دیدم که مردم از نوع ادبیات ضد زن و جنسیت‌زده‌ی او چه حسی دارند، حس بدی برایشان ایجاد می‌شد و آن را بی‌احترامی تلقی می‌کردند و نمی‌خواستند که او این‌گونه صحبت کند اما با توجه به آنچه گفته شد او را بهترین ضربه می‌دانستند. علاوه بر این افرادی نیز هستند که نحوه‌ی صحبت او در مورد مکزیکی‌ها یا مسلمانان را دوست نداشته باشند، با این حال می‌دیدند که او وعده‌ی بهبود اوضاع را می‌دهد. همه‌ی حامیان ترامپ قطعاً نژادپرست نیستند. ما می‌دانیم که ۸,۵ میلیون نفر از کسانی که در سال ۲۰۱۶ به ترامپ رأی دادند، در سال ۲۰۱۲ به او با رأی داده بودند. مهم‌ترین نکته این است که تا زمان انتخابات نوامبر، تنها گزینه‌ی دیگری هیلاری کلینتون بود و این به معنای یک نولیبرالیسم مترقی بود. برنی سندرز نماینده‌ی چیز دیگری بود که در آن مقطع از بازی خارج شد.

ک ش: فکر می‌کنید چگونه چپ‌ها می‌توانند به این ۸,۵ میلیون آمریکایی دست یابند؟

ن ف: سیاستی که من از آن حمایت می‌کنم که فمینیسم برای ۹۹ درصد بخشی از آن است تلاش برای تجمیع مسائل مربوط به طبقه‌ی کارگر، خانواده‌ی کارگر و مسائل مربوط به معاش است، از جمله مراقبت‌های بهداشتی برای همگان، تضعیف از بانک‌ها و شهریه‌ی رایگان دانشگاه‌ها. وقتی می‌گوییم طبقه‌ی کارگر منظورم فقط سفیدپوستان نیست، در ایالات متحده، طبقه کارگران شامل زنان و رنگین‌پوستان زیادی می‌شود. این مسائل در کنار مسائلی همچون اصلاح سیستم کیفری به سود رنگین‌پوستان، آزادی تولید مثل به عنوان یک حق برای زنان، محیط زیست‌گرایی برای ۹۹ درصد و غیره می‌تواند منجر به ایجاد یک جنبش همه‌شمول شود.

منبع:

<https://globaldialogue.isa-sociology.org/articles/feminism-in-neoliberal-times-an-interview-with-nancy-fraser>